جلسه 33- 1275

**چهار‌شنبه - 12/12/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به ثمره بین شرطیت طهارت ومانعیت نجاست بود، که مرحوم آقای خوئی منکر ثمره شد.

ولی عرض کردیم ثمره آن در جائی هست که اصل طهارت به جهتی جاری نمی شود، ولی اصل برائت از مانعیت نجاست جاری می شود، مثلا لباسی هست که نمی دانیم از پشم خنزیر است یا از پشم گوسفند، این لباس اصل طهارت ندارد، کل شیئ لک نظیف حتی تعلم انه قُذَر اگر به صیغه ماضی باشد شامل شک در نجاست ذاتیه نمی شود، اگر کسی استصحاب عدم ازلی را قبول داشته باشد ممکن است بگوید کل شیئ طاهر واقعا عدا الکلب والخنزیر استصحاب عدم ازلی جاری کند که این مشکوک پشم خنزیر نیست به نحو استصحاب عدم ازلی.

ولی استصحاب عدم ازلی را عده ای قبول ندارد، لااقل برخی مثل مرحوم آقای حکیم ومرحوم آقای صدر در عناوین ذاتیه استصحاب عدم ازلی را قبول ندارند ولو در جاهای دیگر قبول می کنند، چون می گویند ماهیت هر موجودی وصف ازلی اوست، شما از ازل انسان بودید ولو موجود نبودید، اما بگوئیم شما یک زمانی انسان نبودید آن وقت که نبودید این درست نیست، ولذا در جائی که شک در عناوین ذاتیه وماهیات هست گفته اند استصحاب عدم ازلی حالت سابقه ندارد.

اگر کسی مثل مرحوم آقای خوئی ومرحوم استاد استصحاب عدم ازلی را حتی در عناوین ذاتیه جاری دانست، گفت هذا لم یکن شعر خنزیر قبل وجوده والآن کما کان، باز می توانیم مثال را تغییر بدهیم ومثالی بزنیم که استصحاب عدم ازلی به نظر این بزرگان هم جاری نیست، حیوانی است متولد است از شاة وخنزیر، نمی دانیم که عرف آن را خنزیر می داند یا شاة می داند، اینجا که دیگر استصحاب در شبهه مفهومیه است استصحاب عدم ازلی هم لنفی کونه خنزیرا جاری نیست، ولذا اصل موضوعی ما نداریم، واصل حکمی هم استصحاب طهارت ویا قاعده طهارت در اینجا جاری نیست، نوبت می رسد بنا بر شرطیت طهارت ثوب به قاعده اشتغال.

{سؤال وجواب: استصحاب عدم ازلیِ موضوعی اگر جاری بشود موضوع حکم کل شیئ لک بکلب ولاخنزیر فهو طاهرٌ را ما تنقیح می کنیم، می گوئیم موقعی که نبود خنزیر نبود والآن کما کان، فهو شیئ ولیس بخنزیر ولاکلب فهو طاهر.

ما که اصلا استصحاب عدم ازلی را قبول نداریم}.

به هر حال در این مورد اگر طهارت شرط باشد قاعده اشتغال می گوید با احراز کنید شرط الصلاة را که طهارت ثوب است، ولی اگر نجاست مانع باشد برائت از مانعیت این ثوب مشکوک جاری می شود اما بنا بر برخی از احتمالات، توضیح ذلک:

مانعیت در نجاست ثوب چهار جور می تواند باشد:

این که نجاسة الثوب مانع باشد.

کون الثوب نجسا مانع باشد

لبس الثوب النجس مانع باشد.

الصلاة مع نجاسة الثوب مانع باشد.

به نظر ما در دو احتمال اول برائت از مانعیت جاری نیست، ولی طبق دو احتمال اخیر برائت از مانعیت جاری می شود، این را مقداری توضیح بدهیم:

طبق احتمال اول شارع می گوید صلّ مع عدم نجاسة ثوبک، ما در این احتمال می دانیم که شارع عدم نجاسة ثوب را قید قرار داده است برای واجب، اگر شک بکنیم در نجاست ثوبِ خودمان شک در وجود مانع داریم نه شک در مانعیت موجود، یعنی ما می دانیم که تکلیف مولا به این است که نماز بخوانیم با عدم نجاست ثوب، این ثوب ما اگر نجاست داشته باشد یقینا نجاستش مانعیت دارد در نماز، پس ما شک در مانعیت نداریم شک در وجود مانع داریم، شک در مانعیت در جائی مطرح می شود که ما در اتصاف شیئ به مانع بودن شک کنیم، مثلا یک ضحکی از ما در اثناء نماز صادر بشود ندانیم در حد قهقهه بوده یا نبوده، به نحو کان ناقصه نمی دانیم که هل کان هذا الضحک قهقهةً ام لا، شک داریم در اتصاف این ضحک به قهقهه بودن، ولذا می گوئیم در مانعیت این ضحک ما شک داریم، اینجا جای برائت است، که بگوئیم این ضحک مشکوک است که مصداق قهقهه هست تا مانعیت داشته باشد ویا نیست، برائت از مانعیت این ضحک مشکوک جاری می کنیم.

اما یک وقت شک داریم که از ما قهقهه صادر می شود یا صادر نمی شود، نه این که شک داریم هل هذا الضحک قهقهة ام لا، شک داریم در صدور قهقهه به نحو مفاد کان تامه، خوب اینجا جای برائت از مانعیت نیست، ما شک داریم در وجود مانع، شک نداریم در یک شیئی که هل هذا قهقهة حتی یکون مانعا فی الصلاة ام لا، در اینجا هم شارع گفته است که نجاسة الثوب مانع است در نماز، ما شک داریم در وجود نجاست این ثوب، اگر نجاست این ثوب موجود باشد قطعا مانعیت دارد، پس ما در حکم شرعی شک نداریم، شارع فرموده است "صل مع عدم نجاسة ثوبک" نماز بخوان با عدم نجاست ثوبت، ما نمی دانیم این صل مع عدم نجاسة ثوبک را امتثال کرده ایم یا نه، اینجا برائت از مانعیت معنا ندارد.

واینکه ما دیروز تلاش بیهوده می کردیم، می گفتیم وصف هذا الثوب من حیث الطهارة والنجاسة شک داریم که نجاسةٌ ام لا، مثل اینکه در آن مثال می گفتیم هذا الضحک نمی دانیم قهقهة ام لا، برائت از مانعیت این ضحک مشکوک جاری می شود، چون به نحو مفاد کان ناقصه شک داریم که هل هذا قهقهة ام لا، اینجا هم می گفتیم هل هذه الحالة فی الثوب نجاسة حتی تکون مانعة فی الصلاة ام لا، این تلاش ظاهرا تلاش بیهوده است.

زیرا برفرض که شک داریم که این حالت در ثوب نجاست است یا طهارت و برائت از مانعیتش جاری کردیم، اما یقین داریم که نجاست این ثوب مانع است، این یقینمان را چه کنیم، ما به تمام مقدسات می توانیم قسم بخوریم که نجاست این ثوب مثل نجاست بقیه ثوبها مانعیت دارد، وما شک داریم در وجود مانع، وفرض این است که اصلی نفی وجود مانع نکرد.

ما در آن مثال ضحک یقین داریم قهقهه اخرایی از ما صادر نشده است، به نحو مفاد کان ناقصه می گوئیم هل هذا الضحک قهقهة حتی یکون مانعا ام لا، برائت از مانعیت این ضحک مشکوک القهقهه جاری می کنیم، او خوب است، اما شما در ما نحن فیه یقین دارید که نجاست این ثوب مانع است وشارع عدم آن را اخذ کرده است در نماز واجب، منتهی شک دارید این مانع موجود است ویا مفقود است، استصحاب عدم مانع هم که جاری نشد، فأین البرائة عن المانعیة.

وهمینطور طبق احتمال دوم که شارع بگوید صل ولایکن ثوبک نجسا، نماز بخوان ولباست نباید نجس باشد، کون هذا الثوب نجسا یقینا مانعیت دارد، مثل کون سائر الاثواب نجسا، یقینا مانعیت دارد، شک دارم در وجود مانع، والا کون هذا الثوب نجسا قطعا مانع است برائت از چه چیزی جاری کنم؟! شک دارم در وجود مانع، ولذا اینجا هم برائت از مانعیت جاری نیست، یقینا کون هذا الثوب نجسا عدمش در نماز اخذ شده، منتهی شک دارم در وجود مانع.

اما طبق احتمال سوم وچهارم برائت از مانعیت اشکال ندارد.

احتمال سوم که به نظر ما ظاهر ادله هم همین است، که صل ولاتصل فی ثوب نجس، یعنی صل ولاتکن لابسا للثوب النجس، نماز بخوان واین نماز مشروط است به این که لبس ثوب نجس نکنی، ظاعر ادله است چون روایت داریم که "لاتصل فی وبر ما لایؤکل لحمه"، "لاتصل فی ثوب اصابه خمر"، یعنی لاتصل فی النجس، یعنی نماز بخوان ولابس ثوب نجس نباش، پس مانع شد لبس ثوب نجس، می شود مثل همان مثال قهقهه که شک داریم در انطباقش بر ضحک خودمان، اینجا هم شک داریم که آیا لبس این ثوب مشکوک مصداق لبس ثوب نجس هست یا نیست، مانعیت رفت روی لبس ثوب نجس، ودر انطباق این مانع بر این لبس این ثوب مشکوک شک دارم، پس اشاره می کنم به این ثوب مشکوک می گویم شک دارم در مانعیت لبس این ثوب مشکوک، چون لبس ثوب نجس مانع است، انحلال دارد مانعیت لبس ثوب نجس نسبت به مصادیق ثوب نجس، ومن شک دارم که این ثوب نجس هست یا نیست، پس اشاره می کنم به این ثوب ومی گویم شک دارم در اینکه عدم این ثوب در نماز اخذ شده وشرط شده یا نه، برائت جاری می کنم از مانعیت لبس این ثوب، چون شک دارم به نحو کان ناقصه لبس این ثوب لبس ثوب نجس هست یا نیست، برائت از مانعیت جاری می کنم.

{سؤال وجواب: لبس ثوب نجس که مانع بود انحلالی است بر مصادیق ثوب نجس، من شک دارم که این ثوب مصداق ثوب نجس هست یا نیست، ولذا مثل همان مانعیت قهقهه می شود که بر مصادیق قهقهه انحلال دارد ومن شک دارم این ضحک مشکوک قهقهه هست ویا نیست به نحو کان ناقصه، وچون به نحو کان ناقصه است انحلال فرع بر صدق طبیعت است بر این فرد، یعنی باید صدق کند که این ضحک قهقهه است تا نهی از قهقهه بر او صدق کند، اگر چه لازم نیست در خارج موجود بشود ولکن باید به نحو قضیه شرطیه صدق بکند که لو وجد هذا الضحک یکون مصداقا للقهقهة، وچون این مشکوک است پس شک دارم در انحلال مانعیت نسبت به او.

اینجا هم لو وجد لبس هذا الثوب شک دارم که هل یکون مصداقا للبس الثوب النجس ام لا، پس شک دارم در انحلال مانعیت نسبت به آن}.

بر خلاف احتمال اول ودوم، آنجا نجاسة الثوب مانع بود وشک ندارم در انحلال نجاسة الثوب به نجاست این ثوب اگر موجود بشود، اگر نجاست این ثوب موجود بشود یقینا مصداق طبیعی مانعیت هست، ولی لبس این ثوب مشکوک اگر موجود هم بشود معلوم نیست مصداق لبس ثوب نجس باشد، ولذا شک دارم در انحلال مانعیت برائت جاری می کنم.

وهمینطور احتمال چهارم که می گوید لاتصل فی ثوب نجس، یعنی نماز نباید مصداق نماز با نجاست ثوب باشد، از لاتصل فی ثوب نجس استظهار می شود که یعنی نماز نباید با نجاست ثوب باشد، دیگر فرق نمی کند شرط چیست، مهم این است که نهی رفته روی صلاة، صلاة مع نجاسة الثوب مانعیت دارد صلاة مع کون الثوب نجسا مانعیت دارد، مانعیت را به جای این که ببریم روی نجاسة الثوب، طبق این احتمال چهارم می بریم روی صلاة مع نجاسة الثوب، وگفته می شود ظاهر روایات هم همین است که لاتصل فی ثوب نجس.

وگفته می شود این نماز مشکوک است به نحو مفاد کان ناقصه که آیا مصداق صلاة مع نجاسة الثوب هست یا نیست، برائت جاری می کنیم از مانعیت این نماز نسبت به امتثال امر به صلاة، چون شاید این صلاة صلاة مع نجاسة الثوب باشد پس مانعیت دارد وشاید هم نباشد، به نحو مفاد کان ناقصه شک داریم، شک در وجود نداریم بلکه شک در مانعیت موجود داریم، این نماز شک دارم آیا مصداق صلاة مع نجاسة الثوب هست حتی یکون مانعا یا نیست، خوب این هم برائت جاری می شود از مانعیت این نماز، چون شک دارم این نماز نماز با نجاست ثوب است یا نیست.

{سؤال وجواب: بله دیگر: صل صلاة لاتکون صلاة مع نجاسة الثوب}.

ولکن استظهار ما همان احتمال سوم است، برای این که صلاة وثوب مصلی ظرف ومظروف نیستند، بلکه تقارن است، لاتصل فی النجس یعنی لاتصل وانت لابس للنجس، ظاهرش این است، لاتصل فی النجس مثل لاتصل فی العمامة است، لاتصل فی العمامة یعنی چی، مگر نماز در عمامه مثل زید فی الدار است که همانطور که زید توی خانه است نماز هم توی عمامه است، نه لاتصل فی العمامة یعنی لاتصل وانت لابس للعمامة، لاتصل فی النجس یعنی لاتصل وانت لابس للنجس، که همان احتمال سوم می شود.

احتمال اول ودوم وچهارم خلاف ظاهر است، ولذا برائت از مانعیت طبق احتمال سوم تثبیت می شود، اگر شک بکنیم مثل این که برخی دوستان شک کردند گفتند آقا چهار احتمال مطرح می کنید بعد می گوئید ظاهر احتمال سئوم است، از کجا، می گوئیم بسیار خوب سلمنا شک می کنیم، نوبت به این بحث میرسد که اگر شک کردیم که قید الواجب به چه نحو است، اصلا بگذارید اصل بحث را بگویم، شک دارم که آیا طهارت ثوب شرط است که در این مثالها قاعده اشتغال جاری است چون شک داریم در طهارت ثوب، ویا لبس ثوب نجس مانع است که بشود نسبت به لبس این ثوب مشکوک برائت از مانعیت جاری کرد، شک که بکنیم نتیجه چیست؟

شک که بکنیم اختلاف است بین مرحوم نائینی ومرحوم آقای خوئی:

مرحرم نائینی یک مطلب بسیار مفید و صحیحی فرموده است، تقریب از ما هست، فرموده است درست است که شما علم اجمالی دارید که یا طهارت شرط است ویا نجاست مانع است، علم اجمالی دارید، ولکن اصل برائت از شرطیت طهارت با اصل برائت از مانعیت نجاست تعارض نمی کنند به صرف اینکه علم اجمالی دارید به جعل احدهما، اصل برائت از جعل شرطیت طهارت با اصل برائت از جعل مانعیة النجاسة به صرف علم اجمالی به جعل احدهما تعارض نمی کنند، چرا؟

فرموده باید ببینید کدام ثقل دارد بر مکلف از او برائت جاری کنیم نه آنی که موجب توسعه است، جاهائی که یقینا نجس است که مهم نیست نماز باطل است دیگر، حالا یا فاقد شرط است ویا مبتلا به مانع است مهم نیست که ریشه یابی بکنیم که چرا این نماز باطل است، مهم نیست، نماز باطل است.

این بحث در جائی ثمره می دهد که در این لباس مشکوک که اصل طهارت در او جاری نیست ولی برائت از مانعیت در او جاری هست بخواهیم نماز بخوانیم، ثمره در اینجا واقع می شود، در اینجا اصل برائت از جعل شرطیة الطهارة اثر دارد موجب توسعه است، چون اگر جعل می شد شرطیة الطهارة باید طبق قاعده اشتغال که الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی احراز می کردیم طهارت ثوب را، ولی جعل مانعیت ثوب نجس موجب توسعه است، چون تازه سرگرم می شویم به بحث انحلال مانعیت و انحلال مانعیت را اثبات می کنیم، بعد مقدمه می شود برای اینکه بگوئیم شک داریم در مانعیت لبس این ثوب مشکوک، جعل مانعیت ثوب نجس در اینجا توسعه آورد نه تضییق، جعل مانعیت ثوب نجس بود که ما را به اینجا رساند که اینجا برائت جاری کنیم از مانعیت این ثوب مشکوک، این جعل مانیعت برای ثوب نجس که تصییق نیست بلکه موجب توسعه است.

ولذا برائت از مانعیت ثوب نجس اثر ندارد خلاف امتنان است، لذا برائت از جعل شرطیت طهارت جاری می کنیم، ویک برائت هم از مانعیت این ثوب مشکوک، برائت از جعل مانعیت ثوب نجس جاری نمی شود چون اثر ندارد، ولی برائت از مانعیت این ثوب مشکوک جاری می کنیم، برائت از شرطیت طهارت هم که جاری بود، شروع می کنیم در این ثوب مشکوک نماز خواندن تمسکا به دو اصل برائت.

اقول: انصافا مطلب دقیق و درستی هست.

ولی آقای خوئی قبول نکرده اند، می فرمایند جناب استاد! یعنی چه که جعل مانعیت ثوب نجس این موجب توسعه است، شما برای اینکه ببینید یک چیزی موجب توسعه است یا تضییق وجودش را با عدم خودش حساب کنید نه با وجود یک چیز سخت تر، می گوید سوره توحید در نماز واجب است بخوانیم یا سوره بقره، یکی بگوید برائت از سوره بقره موافق امتنان است ولی برائت از وجوب سوره توحید جاری نمی شود، چون می خواهی سوره توحید را نخوانی سوره بقره بخوانی؟! آقای خوئی می گوید این حرف قابل قبول نیست، خوب شما برائت از وجوب سوره توحید را باید نسبت به عدم سوره توحید بسنجید نه نسبت به وجوب سوره بقره، پس هر دو موافق امتنان است، برائت از وجوب سوره توحید می گوید لازم نیست سوره توحید خوانده بشود، خوب خوب است دیگر موافق امتنان است، معارضه می کند با برائت از وجوب قرائت سوره بقره، تعارضا تساقطا علم اجمالی اگر داشتیم باید هم سوره توحید بخوانیم وهم سوره بقره.

اینجا هم همینطور است، برائت از جعل مانعیت برای لبس ثوب نجس را بالقیاس الی جعل شرطیة الطهارة حساب نکنید تا بگوئید صد رحمت به این، اگر او بود چه می کردیم وچه مشکلاتی داشتیم، بلکه بالقیاس به عدم خودش حساب کنیم، بگوئید اگر جعل مانعیت نمی شد برای لبس ثوبِ نجس راحت مردم لباس نجس می پوشیدند ونماز می خواندند، ولذا برائت از جعل مانعیت لبس ثوب نجس نسبت به اینکه می خواهد تأمین بدهد از حرمت لبس ثوب نجس فی الصلاة موافق امتنان است، منتهی علم اجمالی داریم که یا شرطیت طهارت جعل شده ویا مانعیت نجاست، اصل برائت ها با هم تعارض وتساقط می کنند وباید احتیاط کرد.

اقول: می گوئیم جناب آقای خوئی! اگر علم اجمالی نداشتیم به جعل الشرطیة للطهارة او جعل المانعیة للنجاسة کلام شما متین بود، نمی دانیم در نماز میت طهارت ثوب شرط است، نجاست ثوب مانع است، ویا هیچکدام، خیلی خوب است، برائت از شرطیت طهارت جاری می کنیم، وبرائت از مانعیت نجاست جاری می کنیم وبا لباس نجس نماز میت می خوانیم، اما در نماز واجب یقین داریم که در لباسی که قطعی النجاسة است نمی توانیم نماز بخوانیم، چون یا فاقد شرط است ویا مبتلا به مانع است، اثر فقط در این لباس مشکوک ظاهر می شود که طهارتش را نمی توانیم احراز کنیم ولی مانعیت نجاستش را می توانیم با اصل برائت نفی کنیم، اثر اینجا ظاهر می شود، اینجا چه ثمره دارد برائت از مانعیت برای لبس ثوب نجس، ثمره ندارد.

وان شئت قلت: اصلا بگوئید برائت از جعل مانعیت نجاست هم جاری بشود، در کنار برائت از جعل شرطیت طهارت برائت از جعل مانعیت نجاست هم جاری بشود، برائت از مانعیت این ثوب مشکوک هم جاری می شود، سه تا برائت، چه مشکلی پیش می آید؟ ترخیص در مخالفت قطعیه که لازم نمی آید، چون آخرش این است که در این ثوب مشکوک نماز می خوانم، چون در آن ثوب قطعی النجاسة که اگر بخواهم نماز بخوانم نمازم باطل تفصیلی است مجالی برای جریان اصول نیست در موارد علم تفصیلی، می ماند نماز در این ثوب مشکوک، مخالفت قطعیه که لازم نمی آید، ولذا به نظر ما نوبت که می رسد به شک که نمی دانیم طهارت شرط است ویا نجاست مانع است، آن هم نجاست از چه سنخی مانع است، از آن سنخی که برائت از مانعیت دارد یا از آن سنخی که برائت از مانعیت ندارد، همین که شک کردیم می گوئیم الحمد لله، می گوئیم برائت از شرطیت طهارت وبرائت از جعل مانعیت از قبیل احتمال اول ودوم که مشکل ایجاد می کرد جاری می کنیم.

{سؤال وجواب: ما اولش چه می کردیم طبق فرمایش مرحوم نائینی برائت از شرطیت طهارت جاری می کردیم چون شرطیت طهارت کلفت آور بود، بعد می آمدیم برائت جاری می کردیم از مانعیت لبس این ثوب مشکوک، سؤال؟ جواب: نه احتمال وشک کافی است برای جریان برائت، برائت جاری می کردیم از مانعیت لبس این ثوب مشکوک، حالا فوقش آقای خوئی فرمود برائت از جعل مانعیت لبس ثوب نجس هم جاری کنید، می گوئیم بسیار خوب جاری می کنیم، مخالفت قطعیه لازم نمی آید، اگر لازم نیست خوب جاری نکنید، شما اصرار داشتید که این هم موضوع دارد جاری بشود جاری کردیم، وقتی مستلزم ترخیص در مخالفت قطعیه علم اجمالی نیست خوب جاری بشود.

سؤال و جواب: آخه فرض این است که احتمال وجدانی می دهیم این ثوب مشکوک مانعیت داشته باشد، این برائت ها احتمال وجدانی را که از بین نمی برد، عرض ما این است که شما می گوئید اصل برائت از شرطیت طهارت با اصل برائت از مانعیت لبس ثوب نجس تعارضا تساقطا، آقای خوئی اینطور فرمود، می گوئیم چرا؟ اولا اثر ندارد چون برائت از جعل مانعیت لبس ثوب نجس توسعه نمی آورد، اتفاقا خدا کند مانعیت لبس ثوب نجس ثابت بشود که ما بتوانیم با انحلال مانعیت بیائیم مشکل این نماز را حل کنیم، می گوئید موضوع دارد برائت در این هم، جاری بشود، می گوئیم خوب جاری بشود، موقعی که ترخیص در مخالفت قطعیه علم اجمالی لازم نمی آید خوب جاری بشود، چرا تعارض وتساقط بکنند}.

آخرین مطلبی که در این فقره ثالثه صحیحه ثانیه زراره هست، این بحث است که گفته می شود که چرا امام علیه السلام استصحاب کرد طهارت ثوب را حال الصلاة، اگر بناست نجاست معلومه مانع باشد یا نجاست متنجزه مانع باشد ما اگر استصحاب طهارت هم در حال نماز نداشتیم این نماز صحیح است، پس چرا امام فرموده اعاده نکن این نماز را چون در حال نماز استصحاب طهارت داشتی، ویا طبق توجیه صاحب کفایه که احراز الطهارة للملتفت شرط نماز است، استصحاب طهارت نه استصحاب موضوع حکم شرعی است چون طهارت واقعیه موضوع صحت صلاة نیست بلکه احراز الطهارة موضوع است، ونه خودش حکم شرعی است بنابر نظر مشهور که طهارت امرٌ واقعیٌّ کشف عنها الشارع، ولذا اشکال شده که امام چه جور استصحاب طهارت را در حال صلات منشأ عدم وجوب اعاده قرار دادند؟

اقول: به نظر ما این اشکالات وارد نیست:

اما طبق فرمایش صاحب کفایه، می خواهیم جواب صحیح بدهیم نه جواب های خود صاحب کفایه که ایراد داشت، می گوئیم اولا: طهارت حکم شرعی است امر تکوینی نیست، پس اینکه مستصحب یا حکم شرعی باشد یا موضوع حکم شرعی اینجا حکم شرعی است، چرا طهارت امر تکوینی نیست؟ ماء استنجاء ویا ثوب ملاقی ماء استنجاء طاهر است، آیا تکوینا طاهر است؟! چه فرق می کند این ثوب ملاقی ماء استنجاء با آبی که یک قطره خون در او افتاده است آن هم قطره خون بینی یک انسان متقی، آن قذارت واقعیه دارد، ولی آب استنجاءِ یک انسان فاسق فاجر طهارت واقعیه دارد؟! این احتمالش نیست، همان کشف عنها الشارع احتمال نیشغولی که نباید بدهیم،پس اینها اعتبارات شرعیه است، کان بنو اسرائیل اذا اصاب احدهم قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاریض ولکن الله منّ علیکم باوسع ما بین السماء والارض فجعل لکم الماء طهورا، این طهارت واقعیه نیست این اعتبار طهارت است، پس طهارت حکم شرعی است.

ثانیا: کی می گوید استصحاب باید در موضوع حکم شرعی یا خود حکم شرعی باشد؟ استصحاب در مرحله امتثال جاری می شود، استصحاب بقاء ستر، استصحاب بقاء استقبال قبله، وقتی استصحاب در مرحله امتثال جاری می شود چه فرقی می کند، یکی از مصادیق شرط را که طهارت واقعیه است، چون احراز الطهارة شرط منحصر نیست، اگر من در ثوب طرف علم اجمالی نماز بخوانم بعد از نماز بفهمم که این لباس طاهر واقعی بوده است نماز قطعا صحیح است، واگر در ثوب مستصحب النجاسة نماز بخوانم بعد بفهم این ثوب طاهر واقعی بوده است این نماز قطعا صحیح است، پس شرط می شود جامع بین احراز الطهارة وخود طهارت واقعیه ولو احراز نکنم حال الصلاة طهارت واقعیه را بلکه بعدا احراز کنم.

وقتی طهارت واقعیه شد احد مصداقی الشرط، استصحاب می کنم این احد مصداقی الشرط را، استصحاب در مرحله امتثال است، مثل این که کفاره واجب است بر من یا اطعام ستین مسکینا کنم یا صوم ستین یوما، استصحاب می گوید این آقا مسکین است، این اشکال ندارد، احد مصداقی الواجب را با استصحاب احراز می کنم، اینجا هم احد مصداقی الشرط که طهارت واقعیه است را با استصحاب احراز می کنم که اتفاقا فرد اکمل هم است وفرد اکمل را با استصحاب احراز کردم، وهیچ اشکالی ندارد.

بقیة الکلام که تتمه ای دارد روز شنبه ان شاء الله، بعد وارد بحث فقره سادسه میشویم.